هو العلیم

استمرار آثار روزه

آیة اللَه حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدللَه رب العالمين والصلوة على أشرف السفراء المقربين و خاتم الانبياء و المرسلين ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على اعدائهم أجمعين من الان الى يوم الدين .

استمرار حالات و اثرات روزه در بعد از ماه مبارک

رفقا چه قبل از ماه مبارک رمضان و چه بعد از آن و حتى در خود ايام ماه مبارک به طور مستمر اين سوال را از حقير مى كردند، كه چه كنيم كه حالمان در ماه مبارک دوام و ثبات داشته باشد. البته اين مسئله مناسب بود قبل از ماه مبارک راجع به آن صحبت بشود، ولى على كلِ حالٍ شايد الان هم بى مناسبت نباشد، چون از ماه رمضان درآمديم و تصوّر بر اين است كه در ماههاى عادى قرار گرفته ايم و آن حال و هواى ماه مبارک و كيفيت ربط تغيير پيدا ميكند.

طبعاً در ماه مبارک رمضان حال و هوا، حال و هواى ديگرى است و انسان خود را در يک وضعيت

دیگری می بیند، قهراً ارتباطات و کارهای او به مناسبت شرائط ماه مبارک رمضان تغییر پیدا می کند و به همان کیفیت در حال او هم تاثیر می گذارد. حال صحبت در این است که چه کنیم که آن وضعیت استمرار پیدا کند و منحصر به همان ایام خاصّ نباشد.

پیامبراکرم می فرمایند: ألا و أنّ للّه فی أیام دَهرِکم نفحات ألا فَتَعَرّضوا لها ولا تَعرَّضوا عنها .

روایتی است مأثور از رسول اکرم که بزرگان در السنه خود بر روی این روایت خیلی تکیه داشتند و نسبت به شاگردان خود پیرامون کیفیت استفاده از ایام مخصوصه و اوقاتی که نظر و عنایت پروردگار در آن اوقات و در آن ایام یا لیالی نسبت به بندگانش بیشتر است توصیه می کردند. مضمون این روایت این است: **ألا و أنّ للّه فی أیام دَهرِکم نفحات ألا فَتَعَرّضوا لها ولا تَعرَّضوا عنها**. خدای متعال یک اوقات خاصی را در طول مدت عمرتان خصوصیتی بخشیده است که او را از سایر آن ایام متمایز کرده، مواظب باشید که این اوقات و این خصوصیات را

حفظ کنید و ضبط کنید و نگهداری کنید و نگذارید که از دست برود ومبادا که غفلت کنید که آن از دست خواهد رفت.

تاثیر اماکن و زمانهای مختلف در نفس آدمی.

راجع به این مسئله بزرگان آن طوری که متداول و متعارف بوده است، فرموده اند: که مقصود از این نفحاتی که در ایام دهر می آید؛ ماهها، روزها و یا شبهایی است به خصوص، که عنایت پروردگار در آن ماهها و یا در آن شبها و لیالی با سایر ایام متفاوت است. مثلا دربارهٔ ماه رجب و ماه رمضان چقدر تاکید شده است وچه آثاری دارند. و یا این که راجع به دهه اول ذی الحجه و حتی ماه ذی القعده که در پیش داریم تاکیدات خاصی شده است. همچنین در میان شبها شب جمعه و شبهای قدر راجع به آنها روایاتی آمده و این یک معنایی است که نسبت به خصوصیت آن لیالی و ماهها بیان شده است، ولی بی جهت هم نیست. طبعاً انسان آثار این زمانها و حتی امکنه را به خصوص درک می کند، و از خود مکان، آثار او را می فهمد.

وقتی انسان در جایی که معصیت است برود

احساس می کند که قلبش گرفت، جایی که در آن عبادت است، انسان احساس می کند که روحش باز می شود. مکانهایی که در آنها معصیت انجام می گیرد، همین که انسان وارد آن مکان می شود، تغییر را در حال خود احساس می کند، مگر اینکه فردی باشد که چندان نسبت به این مطالب اطلاعی نداشته باشد. صحبت با افراد خیلی عجیب است، مرحوم قاضی می فرمودند: حتی در یک منزل ممکن است خود اتاقها با همدیگر تفاوت داشته باشند، در یک اتاق انسان حال توجه بیشتری دارد و در یک اتاق حال توجه کمتری دارد، می گویند: اتاقتان را عوض کنید و در جای دیگری بروید. یا اینکه ممکن است زمین آن منزل شبهه ناک باشد و یا مشکلی در او باشد که اثر مستقیم بر ملکوت آن منزل و مکان قرار بدهد و از آنجا که توجه انسان عبارت است از اتّصال انسان با ملکوت، این دو ملکوت با هم در تعارض قرار می گیرند و انسان نمی تواند به آن صفای ملکوتی خودش برسد.

این یک مسئله ایست خیلی روشن و شاید برای

همه افراد اتفاق افتاده است. بحث در مورد زمان هم به همین منوال است. علت اینکه می فرماید: فسبح بحمد ربك عند طلوع الشمس وعند الغروب، به خاطر خصوصیتی است که موقع طلوع آفتاب و هنگام غروب این خصوصیت وجود دارد، خواه انسان چشمش به خورشید بیافتد و یا نیافتد، خواه پنجره ها را ببندد و یا باز کند.[بعضی ها می گویند به خاطر کیفیت دیدن انسان از حالت بهجت برای انسان پیدا می شود و مسئله فرق می کند] در هنگام صبح و در هنگام غروب حال متفاوت است در صبح انسان یک حالی دارد و در هنگام غروب یک حال دیگری دارد. دعای صباح را باید صبح بخوانیم نه غروب. حالا اگر ما جای این را عوض کنیم و دعای سمات را که در موقع غروب است، صبح بخوانیم نتیجهٔ این بر عکس می شود. کیفیت دعا و عبادات و کیفیت توجه در دعای صباح به یک نحو است و در دعای سمات به یک نحو دیگر است. مثل اینکه دارویی که برای شما مفید است آن دارو را کنار بگذارید و داروی ضدش را بخورید، تاثیر خلاف دارد. تصور نکنید حالا چون در این أدعیه، سخن از اللَه است و ربّ، قضیه فرق

می کند. نخیر هر کدام از اینها جایگاه خاص خودش را دارد و اگر انسان متوجه نباشد مطلب تغییر پیدا می کند.

این مسئله مربوط به عالم اسماء می شود که کیفیت نزول اسماء و صفات الهی و ورودش در این عالم به چه نحو است، ورودش در اینجا به چه کیفیت است و انسان سر خود نمی تواند، هر چیزی که ادراک می کند به آن عمل کند، در هنگام صبح، نفس انسان حالت بهاء و بهجت را می طلبد، آیا در هنگام غروب به همین کیفیت است؟ این نحوه گردش و طلوع و غروب خورشید همان طوری که یک تاثیری بر عالم ماده و اشیائی که در عالم ماده است قرار می دهد، همین طور از نقطه نظر جنبهٔ مثالی و ملکوتی نیز تاثیرخاص به خود را در همان وضعیت دارد و بر این اساس حالات انسان و توجهات انسان باید شکل پیدا کند و نحوهٔ ارتباط انسان باید نسبت به مسئله تغییر پیدا کند.

تفاوت وضعیت مزاجی انسان در هنگام شب و روز

در این مطلب شکی نیست که مکان و زمان دو عامل مهم برای کیفیت تاثیر سلسلهٔ علل و معلولات بر عالم ملکوت و مثالی انسان هستند، چنانچه از نقطه نظر ظاهری نیز وضعیت انسان در روز با شب از نقطه نظر مزاجی متفاوت است. استعداد بدن برای هضم غذا در روز است نه در شب. کیفیت کار سلسله عصبی انسان در روز و شب فرق می کند. چرا ما اینهمه روایات داریم که در شب غذای سنگین نخورید و غذای سبک بخورید؟ شب را زودتر بخوابید صبح زودتر برخیزید. چه فرقی می کند. معده که همان است روده، قلب و کبد و اعضاء هم همان است، از اعصاب و اینها هم که چیزی کم نشده است.

این قضیه به خاطر این است که حتی اگر شما در روز هم چیزی نخورید باز در شب کیفیت جذب غذا فرق می کند، غذا را باید در روز خورد تا بتواند جذب او بهتر باشد و همین طور باید در اوّل روز خورد که آمادگی برای جذب بیشتر است. حالا انسان بگوید: ما که از صبح تا شب چیزی نخوردیم و روزه گرفتیم آن چه را که باید در ظهر بخوریم حالا

در شب می خوریم، نخیر. در یک همچنین وضعیتی باز به معده فشار می آید، باز به آن سلسله هضم کننده و متابولیسم هضم کننده بدن فشار می آید و این به واسطه شرائطی است که آن شرائط در اختیار ما نیست. خداوند متعال این سیستم بدن ما را به نحوی خلق فرموده است، که با شرائط محیط شکل پیدا کرده و ما جدای از شرائط محیط نیستیم. شب که می شود بدن احتیاج به استراحت دارد، حالا شب که می شود تازه ما شروع می کنیم اینجا برویم، آنجا برویم،این مجلس،آن مجلس، تا ساعت دو، سه ویا تا نزدیکیهای صبح، بعد روز را بگیریم بخوابیم و بخواهیم جبران کنیم، این همه چیز بدن را به هم می ریزد و کار خلقت را تعطیل می کند و اشکال در مسیر خلقت ایجاد می کند.

این مطالبی که می خواهم خدمتتان عرض کنم مقدمه است برای آن مرتبه بعد که می خواهیم به آن برسیم.

انسان از نقطه نظر ظاهری و باطنی باید اعمال خود را مطابق شرع انجام بدهد

پس از نقطه نظر ظاهر همان طوری که ما باید بر طبق دستورات شرع، وضعیت و کارها و اعمال خود را بر آن منطبق کنیم تا بتوانیم بهتر و بیشتر به صحت وسلامتی و عافیت ظاهر برسیم، همین طور از نقطه نظر باطن نیز اگر به این نحوه عمل خدشه ای وارد وتغییر و تحوّلی پیدا بشود قطعاً تاثیرگذار خواهد بود.

انسان به جای استراحت در شب، هنگام بین الطلوعین بخوابد، این کار خدشه وارد می کند، همه چیز را به هم می ریزد، خودم شنیدم از مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه که به مرحوم علامه طهرانی می فرمودند: حتی اطفال خردسالتان را در بین الطلوعین-از هنگام طلوع فجر تا طلوع آفتاب- بیدار کنید. این حرف که حرف یک فرد عادی نیست. حرف شخصی است که به سرّ عالم تکوین رسیده است. این شخص پزشک نیست که تا کتاب عوض بشود تمام نظریه ها تغییر پیدا کند و بر اساس علوم تجربی بخواهد نظر بدهد، در همین طب چقدر آرا و نظریات فرق کرده است. هر چند سال یک دفعه یکسری از آراء کنار ریخته می شود و یک آرای

جدیدی جایگزین می شود و چاره ای هم جز این نیست، باید هم این طور باشد.

اولیای خدا به حقیقت و سرّ عالم رسیده اند و بر اساس علوم تجربی صحبت نمی کنند

چون علوم بشر علوم تجربی است ولی اولیای خدا که بر اساس علوم تجربی صحبت نمی کنند آنها به حقیقت و سر عالم رسیده اند. حال شما می گویید این حرفها اینطور نیست وصحت ندارد، هر کاری می خواهید خودتان انجام دهید، صد سال بعد می گویید ای داد بیداد اشتباه کردیم. پس بیا از اول گوش بده تا این ای داد بیداد را هیچ وقت نگویی. و همچنین در مورد کیفیت استراحت، کیفیت غذاها و کیفیت ارتباطات مسائلی است که بعداً ان شاالله به طور مشروح راجع به این مسائل صحبت خواهد شد.

پس مطلب در بین الطلوعین اینقدر دقیق است که می فرمایند: اطفال را هم حتی بیدار نگه دارید؛ زیرا رزق معنوی انسان در بین الطلوعین نازل می شود، این است معنای **أنّ للّه فی أیام دَهرِکم نفحات**.

آن رزق معنوی که باید از عالم بالا تنازل کند و بیاید و در نفس قرار بگیرد، نمی شود که آن رزق در همان عالم بالا توقف کند، شما این غذایی را که به منزل رفیقتان می خواهید ببرید، اگر بیایید و بگویید که من از منزل حرکت می کنم و می آیم سر کوچه می ایستم، این غذا هیچ وقت به دست رفیق شما نمی رسد، غذا وقتی به دست رفیق می رسد که خیابان را طی کنید کوچه ها را طی کنید به درب منزل او برسید و در را بزنید . اگر صد سال هم پشت در بایستید باز این غذا و هدیه به رفیق نمی رسد، وقتی که در را زدید و او آمد و در را باز کرد، می گویید: بفرما. این رزق معنوی که از آن عالم تنازل می کند برای هر فردی حصّه و سهمیه خاصّی است، و بواسطهٔ سلسله علل آن سهمیه تعیین می شود، چه مسائلی در این راستا انجام می گیرد فقط خدا می داند، کم و زیاد شدنش، شدت و ضعفش، نحوه پایین آمدن آن آب و غذای الهی و در قالب قَدَر شکل گرفتن و ارتباط این مسئله با کارهایی که ما در طول شبانه روز انجام می دهیم و نحوهٔ ارتباطمان با افراد، در همهٔ اینها تاثیر دارد. آیا شب نماز خوانده ایم یا نخوانده ایم؟ آیا

شب غیبت کرده ایم یا نکرده ایم؟ آیا شب را به اطاعت یا به معصیت خدا گذراندیم یا نه؟. تمام اینها در آن مقداری که در بین الطلوعین می آید تاثیر می گذارد، این می شود رزق برای فردا.

گردش زمین به دور خورشید(سال شمسی) در شرع هیچ جایگاهی ندارد

چون در شرع و در اسلام شب به روز بعد تعلق دارد نه به روز قبل. در فرهنگ غرب شب به روز قبل خودش تعلق دارد. مثلا به شب شنبه که امشب باشد جمعه شب می گویند و بعضی ها هم در فارسی شنبه شب را استعمال می کنند. ما جمعه شب نداریم شنبه شب نداریم، شب جمعه داریم، ما شبِ شنبه داریم، نه شنبه شب.

شنبه شب یعنی چه؟ با حلول هلال، ماه جدید شروع می شود، یعنی؛ وقتی که هلال طلوع کرد آن هلال با خود ماه جدید را می آورد و تمام اینها حکایت از این می کند که مسائل اعتباری ما با مسائل تکوینی همه پیوند و گره خورده است .وقتی که در شرع هلال ماه در صورت رویت حاکی از دخول

شهر جدید است. پس بنابراین در شرع و در عالم تکوین و نزد پروردگار میزان برای شکل گیری ماه، ماه قمری است نه شمسی. ماه شمسی عبارت است از اینکه فرض کنید فلان کهکشان یک گردشی دارد و کهکشان دیگر هم میگردد وفاصلهٔ بین آنها صد میلیارد سال نوری هم باشد، حال این قضیه به ما چه ربطی دارد؟ یک ستاره در کهکشانی که صد میلیون سال نوری، دویست میلیون سال نوری عمر دارد به دور خورشید می گردد. حالا ما بیاییم برای کار خودمان این را میزان قرار بدهیم، این کار لغو و عبث است . سیارات مدتها است که به دور خورشید می گردند زحل، عطارد، مشتری و... همه به دور خورشید می چرخند، اما اینها ارتباطی به ما ندارد. گردش عطارد به دور خورشید چه ربطی به ما دارد، گردش عطارد و زحل به دور خورشید چه ارتباطی به ما دارد، این یک گردش و حرکتی است که خدای متعال بر اساس مصلحت و بر اساس حکمتش این گردش را خلق کرده است و هر کدام از اینها در مسیری که برای آنها تعیین شده در حال حرکت هستند و ارتباطی به ما ندارند.

شب و روز بواسطه گردشی است که زمین به دور خورشید دارد، از این نقطه وقتی به نقطه بعدی برسد این را یک دور حساب می کنند. در صورتیکه مواجه با خورشید قرار بگیرد روز است، واگر پشت به خورشید قرار بگیرد، این شب است. ولی گردش زمین به دور خورشید از نظر شرع و از نظر حساب در شرع جایگاهی ندارد. زمین یک دور به دور خورشید بگردد، بگردد. ده دور به دور خورشید بگردد، بگردد. مثل اینکه فرض کنید؛ زحل به دور به خورشید چرخیده، ویا اینکه عطارد به دور خورشید چرخیده است. همان طوری که گردش زحل و عطارد به دور خورشید ارتباطی از نقطه نظر ترتّب احکام با ما ندارد، گردش زمین به دور خورشید هم ارتباط ندارد. از اول برج حمل سال شمسی شروع می شود و به آخر هوت این حرکت تمام می شود، به ما چه ربطی دارد، نه خدا نماز را مترتّب بر این کرده نه حج را، نه رمضان را، نه ماه رجب .

در زمان شاه یک سناتوری گفته بود که بهتر

است مامورین دولت و افرادی که شاغل هستند به جای سفر حج که در ماه ذی الحجه است، برای انجام مناسک حج در تابستان بروند، چون تابستان فصل تعطیلات است. ایشان خیال کرده که حج یک عمل عبادی است که انسان در هر موقع بخواهد می تواند انجام بدهد حالا اتفاقاً به عنوان مثال اگر ماه ذی الحجه در زمستان واقع شد، آیا انسان آن عمل عبادی را می تواند در تابستان انجام بدهد؟ نخیر. در شرع اسلام برای حرکت زمین به دور خورشید هیچ ملاکی نیست و این یک مسئله بی دلیل و من در آری است. یعنی؛ منجّم دور زمین را به دوازده قسمت تقسیم کرده و هر قسمت آنرا به نام یک برج اسم گذاشته، وقتی که خورشید در این برج قرار می گیرد اسم او را حمل گذاشته است که امروزه به آن فروردین می گویند. وقتی که خورشید در آن برج قرار می گیرد- یعنی به مطابقت زمین، چون در سابق زمین را ثابت وخورشید را متحرک می دانستند، اما حالا به عکس شده میگویند زمین متحرک است و خورشید ثابت است - اسم او را هوت گذاشته اند که امروزه به آن اسفند می گویند.

پس ما می توانیم گردش خورشید را از اول تابستان حساب کنیم جایی از آسمان هم خراب نمی شود زلزله هم نمی آید به جای اینکه بگوییم اول گردش زمین از فروردین وبرج حمل است،بگوییم از اول برج سرطان که مرداد است. یا اول حرکت زمین را ما می توانیم از بیست و ششم فروردین حساب کنیم. ۲۶ فروردین روز اول حرکت زمین است، این چیز اعتباری است، نه چرخش زمین بدست ماست که ما یک جا زمین را نگه داریم و از آنجا قلش بدهیم و نه مداری که زمین به دور آن می گردد آن مدار به دست ماست. چند نفر آمده اند و نشسته اند من درآری و شکمی گفته اند ما اولین نقطه حرکت زمین را حمل قرار می دهیم بعد هم آمدند اسمش را فروردین گذاشتند،آیه ای که نازل نشده، ما اصلاً می خواهیم روز اول را مثلا بیست و پنجم فروردین قرار بدهیم، حالا ببینید می شود یا نمی شود که تقویمی درست کنیم و بیست و پنجم فروردین روز اول سال بشود. بعد این حرکت زمین تمام می شود و به بیست و چهارم فروردین سال بعد

ختم می شود. حال بنده به شما قول می دهم به اندازه سر سوزنی این خورشید و کواکب از مسیر خودشان انحراف وتجاوز پیدا نکنند، اوّلِ سال را شما چهاردهم دی قرار بدهید، اول سال را پانزدهم مرداد قرار بدهید هیچ این مسئله تفاوتی ندارد و صرفا بر اساس تخیل است.

جشن نوروز یعنی تنازل از مقام و موقعیت انسانیت به حیوانیت

حالا شما ببینید بر اساس این تخیل چه کارها کرده اند. آمدند نوروز درست کردند، زمین و آسمان را به هم ریختند روایت جعل کردند، آیه نازل کردند، کاری کردند که این روز نوروز از روز غدیر و تمام اعیاد و تمام ارزشهای ما آنچنان فراتر رفته و بالاتر رفته که اصلاً نمی توان آنرا پایین کشید وهمه اینها بر اساس خیال است. که چی؟ که روز اول حمل، روز اول فروردین علفها سبز می شود. چشممان روشن مگر قرار است ما علف خوار باشیم که حالا بیاییم روز اول فروردین را جشن بگیریم.

حال باید به خاطر سبز شدن علفها ما انسانها خوشحال بشویم. آیا آنهایی که سه ماه پیش

علفهایشان سبز شده، آنها باید سه ماه قبل جشن بگیرند و آنهایی که در مناطق سردسیر هستند و سه ماه بعد علفهایشان در می آید، آنها باید آن موقع جشن بگیرند؟ مگر در کشورهای منطقه ای جنوبی گردش خورشید به عکس نیست؟ مثلا الان که ما در ماه هشتم هستیم و داریم رو به سرما می رویم، مناطق جنوبی یعنی مناطقی که جزء اقیانوس اطلس و دریای آتلانتیک جنوبی هستند، آنها الان به سمت گرما حرکت می کنند. پس آنها نوروزشان کی است؟! آنها نوروزشان یک ماه پیش بود آنها باید جشن بگیرند، نوروز ما اول نوروز است و نوروز آنها یک ماه پیش است، ببینید چه شیر تو شیر است و چه مسائلی است. همهٔ اینها برای چه چیز است؟ همهٔ اینها به خاطر این است که ما آمدیم عقل خودمان را به تخیلات سپرده ایم.آیا هنگامی که علف در می آید ما باید خوشحال بشویم یا آن بز باید خوشحال بشود و از درخت بالا برود اما بجای آن، ما بالا و پایین می پریم؛ یعنی مقام و موقعیت خودمان را به اندازه یک حیوان تنازل دادیم. واقعا عجیب است .

من روزنامه اش را دارم، در زمان شاه وقتی که این نخست وزیر می آمد با آن هیکل دویست کیلویی خودش و آن وضعیت کذایی اش از روی آتش می پرید و آن عبارات بسیار زشت و پست را که در شأن یک انسان عادی نیست چه برسد به اینکه یک فرد سیاستمدار و یک فردی که به روی حرفهایش حساب می کنند، من واقعاً بر انسانیت تاسف می خوردم، که ببینید این مملکت و جریانات سیاسی آنرا چه افراد و افکاری می گردانند و چه عقولی اینها در صدد رشد و رقاء ملت این مملکت هستند.

آن کسی که بر اساس این تخیلات بیاید و بخواهد سنن باستان را احیاء کند،آنوقت چگونه ممکن است او بتواند یک مملکت و یک ملت را در راه صلاح معنوی و رشد، نه صلاح ظاهری و شکم و سایر تفریحات و تلذّذات و اینها قرار دهد. همهٔ افراد می توانند از عهدهٔ مسایل ظاهری بربیایند، افتادن در مسیر تنوعات و تلذّذات و اینها کاری ندارد، مسئله ای نیست، اما آن فردی که بیاید و صلاح معنوی و رشد فکری و علمی و معنوی نفوس افراد را مدّ نظرقرار بدهد، با این تخیّلات و توهّمات

چگونه جور در می آید و چگونه می شود این قضیه رشد پیدا بکند؟.

هنوز هم در گوشه وکنار دنیا همین حرفها هست. شخص سنش به هفتاد سال رسیده، ولی در همین تخیلات غوطه ور است، شب چهارشنبه که می شود آتش روشن کنند و بپرند و بیایند و بگویند ....

احیای سنن قدیم غیر از اسراف و مواجهه با انواع خطرات و مهالک و ایجاد ناامنی و اضطرابی که هم اکنون داریم می بینیم و دیدیم که از یک ملت با فرهنگ بسیار بسیار بعید است و بیشتر به یک ملت وحشی و بی تربیت و بی ادب و بی فرهنگ شباهت دارد چه فایده ای برای ما حاصل می شود. آن وقت درست است که ما بیاییم به این مسائل افتخار کنیم و اینها را به عنوان پاس داشتن و احیاء سنن گذشتگان به حساب بیاوریم. همه اینها خیالات و توهمات است.

عاشورا خود حکایت کننده از ماه قمری است

در اسلام ماه، ماه قمری است به ماه شمسی کار

ندارد. سیدالشهدا هر روزی که از سال شمسی شهید شده ما باید بر اساس سال قمری حساب کنیم. حال اگر فرض کنیم که قضیه عاشورا (همانطور که بعضی محاسبه کرده اند)در فصل گرما اتفاق افتاده باشد، و ما بیاییم و بگوییم حالا که سیدالشهدا در روز عاشورا در فلان روز از ماههای شمسی شهید شده اند ما بیاییم عزاداری خود را بر تاریخ شمسی انجام دهیم . این جور در نمی آید، درست نیست، رسم ائمه بر این نبوده که روز عاشورا را در ماههای شمسی بگیرند عاشورا خودش حکایت کننده از ماه قمری است، محرم، صفر، اینها همه ماه قمری هستند. ولادت ائمه همه منطبق با ماههای قمری است نه ماههای شمسی. ما در تاریخ اسلام ارزشی را بر ماههای شمسی نداریم همه بر ماه قمری است.

بنابراین با دخول هلال جدید شهر جدید و ماه جدید متولد می شود و دخول هلال بیانگر اول غروب است. پس اول غروب مال روز قبل است یا مال فردا است؟ مال فردا است. بر این اساس کیفیت نزول مسائل معنوی و مقادیر الهی برای افراد از اول غروب است، یعنی؛ اگر انسان سرنوشت فردای خود

را سرنوشت خوبی قرار بدهد باید از اول غروب مواظب باشد حرف بیجا نزند، سخن بیجا نگوید. حالا ما هر چه کردیم کردیم صبح بلند می شویم از اول طلوع فجرنماز صبح را خواندیم و روز را شروع کنیم، نه این طور نیست، آنچه را که به عنوان رزق معنوی برای انسان در بین الطلوعین نازل می شود، از اول غروب آفتاب است. مثل اینکه شما می خواهید یک هدیه ای برای رفیقتان ببرید مثلا سه کیلو سیب گرفته اید و به طرف منزل رفیقتان حرکت می کنید، در مسیر یکی از دوستان را می بینید ویک سیب به او می دهید، به فقیری می رسید یکی به او می دهید،به رفیق دیگر می رسید یکی به او می دهید.هنگامی که به درب منزل رفیقتان می رسید می بینید ۲ تا سیب بیشتر باقی نمانده است. یا اینکه فرض کنید از مغازه دو کیلو شکر برای منزل خودش می خرد، اما متوجّه نیست این حرکتی که انجام می دهد باعث پارگی این ظرف می شود و کم کم این شکرها می ریزد و بر اساس حرکتهایی که می کند، این میزان ریختگی کم و زیاد می شود وقتی به منزل

می رسد، می بیند نیم کیلو از بین رفته است یا نیم کیلو از آن باقی مانده است.

نحوۀ عمل انسان از هنگام غروب آفتاب، آن رزقی را که باید در بین الطلوعین فردا برسد کم و زیاد می کند، اگر با یک فرد نامناسبی صحبت کرد یک دفعه آن رزق نصف می شود، در بین الطلوعین به او نصف رزق را می دهند نه بیشتر. روز بعد اگر یک غیبتی کرد یک دفعه می بینید دو ثلثش رفت تا جایی که ممکن است برای بین الطلوعین هیچ چیز دیگر نماند.

پس بنابراین انسان باید هنگام شب خود را برای فردا آماده کند. نحوۀ صحبت با افراد،کیفیت مطالعه، نحوه ارتباطات وعبادات، همه اینها برای آن مسألۀ فردا موثر است. لذا بعضی از بزرگان این روایت «ألا و أن لربکم فی ایام دهرکم نفحات» را اینطور معنی کرده اند، که منظور این نیست که اوقات خاصی در سال مورد نظر باشد. و انسان آن اوقات خاص را مواظبت کند. مثلا دهه ذی الحجه یا مثلا ماه مبارک رمضان یا مثلا شبهای قدر. نخیر، نزول فیض از ناحیه اراده پروردگار وقت معین و مکان معین ندارد

و انسان نمی تواند او را در تحت معیار و ملاک قرار بدهد. بالاخره در هنگام نزول، این مسئله با یک مکانی یا با یک زمانی خواهی نخواهی مواجه خواهد شد. یعنی ما نباید به دنبال این بگردیم که چه ساعت از ایام روز این فیض می آید خودمان را برای آن ساعت آماده کنیم؛ این غلط است. یک همچین چیزی وجود ندارد و ما نباید دنبال این بگردیم که در چه روز از ایام سال یک همچنین نفحاتی هست ویا چه ماه از ماههای سال دارای این ویژگیهایی هست، این روش صحیح نیست. همین الآنی که در این جا نشسته اید، ممکن است آن نفحه در همین جا بیاید، و یا یک ساعت دیگر بیاید. این مسأله در هیچ قالبی نمی گنجد زیرا کیفیت نزول برکات از ناحیه پروردگار و مواجه شدنش با سلسله علل و اسباب در عالم ملکوت اقتضای تغییر و تحوّل و تبدّل را هنگام ارتباطش با نفس می کند و وقتی این برکت و عنایت از جانب پروردگار می آید انسان در خودش یک مرتبه تغییر وتحوّل احساس می کند، و وضعیت خود را با وضعیت سابق متفاوت می بیند، این مسئله

هیچ قانون و ملاکی بر نمی دارد. ممکن است برای یک نفر در این لحظه باشد و شخص دیگر پنج دقیقه دیگر باشد،آن یک نفس دارد، این یک نفس دیگر دارد، آن یک حال دارد، این یک حال دیگر دارد و ممکن است که با یکدیگر هم منطبق باشد. یعنی دو نفس وقتی که در یک وضعیت قرار بگیرند به خصوص برای سالکین راه خدا وقتی که در مجلس واحد هستند و حال آنها از نقطه نظر رب در یک صف قرار دارد، اینحال ممکن است در یک لحظه برای دو نفر یا سه نفر یا ده نفر باشد.

از جمله مؤیدات وحدت وجود ورود واردات واحد در آن واحد برای تعدادی از افراد هم رتبه می باشد

یک وقت راجع به این قضیه صحبت شد که چگونه ممکن است در یک مجلس برای چند نفر یک معنا پیدا بشود و برای بقیه پیدا نشود. مرحوم علامه طهرانی می فرمودند: اصلا یکی از مویّدات ادلۀ وحدت وجود را ما می توانیم این مسئله قرار بدهیم که اگر وجود، وجودِ واحد نیست پس چطور یک اثر در یک لحظه برای چند نفر اتفاق می افتد.

یک همچنین قضیه ای چطور امکان دارد؟ پس باید وجود واحد باشد تا در هنگام تعلق گرفتن به افراد مختلف و صور مختلف، آن وحدت خودش را از دست ندهد و منثلم نشود.

احیای شب نیمه شعبان قبل از امام زمان بوده و خود پیامبر نیز این شب را احیاء می گرفتند

این مسئله بسیار جای اهمیت دارد آن وقت از آنجایی که در طول سال به واسطه مناسبتهای مختلف ممکن است این ماهها یا روزها و شبها تفاوتهایی داشته باشند. ولی صحبت در این است که این روایت معنای کلی تری را به دست می دهد، در شب نیمه شعبان احیاء مستحب است و احیای نیمه شعبان قبل از ولادت امام زمان بوده و حتی رسول خدا نیز در شب نیمه شعبان احیا داشتند. پس این احیاء مربوط به مسئلۀ امامت نیست، مربوط به مسئله رسالت نیست. این یک واقعیتی است در عالم تکوین که خدا به این شب نظر خاصی کرده است. حالا به امام زمان ارتباط ندارد، مسئله امامت و ولایت که در ماه و سال نمی گنجد در ولادت امام

این مسئله قرار ندارد ولادت امام زمان در امروز بر اساس سلسله عالم قضا و قدر باید در این شب اتفاق بیافتد و آن تعلق ولایت پروردگار به این وجود مبارک، اقتضای خصوصیت در این شب را می کند، حتی پیغمبر هم باید احیاء بگیرد. حالا نه اینکه من چون بالاتر هستم و آن فرزند من، بعد از دوازده نسل می آید، پس من نباید احیاء بگیرم، نه اینطور نیست. خصوصیت وجود آن حضرت اقتضای تمایز یک همچنین شبی را می کند که این شب مورد عنایت خاص پروردگار قرار می گیرد. پس همه افراد باید خودشان را با این عنایت تطبیق بدهند ولو رسول خدا باشد، ولو امیرالمومنین باشد. تفاوتی در این مسئله وجود ندارد وهمچنین است ماه رجب ولیالی قدر. و در سایر ایام در این مسئله شکی وجود ندارد.

با توجه به مطالبی که عرض شد در ماه مبارک رمضان یک ویژگی خاصی هست که به واسطه آن ویژگی انسان حال و هوای خود را متفاوت می بیند، حالش فرق می کند و مطلب تفاوت دارد. احساس می کند این ماه با ماههای قبل فرق می کند، وضعیت او در این ماه یک وضعیت دیگری است. این

احساس عبارت است از: پذیرایی پروردگار.

انسان باید به این پذیرایی ارزش بدهد و او را پاس بدارد، به او قیمت بدهد واز او باید پذیرایی کند. بزرگان در تعابیر خود می فرمایند: بارقه های الهی و جاذبه های الهی که بر قلب انسان نازل می شود و حال و هوای انسان را تغییر می دهد، میهمانانی هستند که به عنوان پیک از جانب پروردگار بر منزل قلب ما نازل شده اند؛ این میهمان را باید گرامی داشت و از او باید پذیرایی کرد و اگر انسان آنرا نگه ندارد، آن میهمان از بین میرود و از منزل بیرون می آید.

ملاقات سیدبن طاووس با امام زمان علیه السلام و تذکر حضرت به ایشان درباره احترام به میهمان

از جمله افرادی که ارتباط او با امام زمان مسلم الثبوت است و کسی در این مساله شکی ندارد، مرحوم سیدابن طاووس است. مرحوم علامه طهرانی می فرمودند: یک وقتی یک نفر از جانب حضرت برای ایشان نامه ای آورده بود .سید ابن

طاووس در را باز می کند و او را در منزل احترام کرده و مقدمش را گرامی میدارد. وبعد آن نامه را می گیرد وبه دنبال کار خودش می رود. آن میهمان درآنجا می ماند. شب برای او غذا می برد و دوباره به اتاق خود بر می گردد و به کارهای دیگرش می رسد. یک مرتبه نیمه های شب می بیند،حال و هوایش تفاوت کرده و دیگر مثل سابق نیست و مسئله اش فرق کرده است. حالِ نماز ندارد، حال دعا ندارد، حالت قبض پیدا کرده است. آن ارتباط سابق دیگر نیست. ناگهان مضطرب و پشیمان شده و به حضرت متوسل می شود. حضرت به او می گویند: که چرا از پیک ما به این نحو پذیرایی کردید؟این شخص که فرستاده ما و از ناحیه ما بود باید اینطور از او پذیرایی کنی؟ و مثلا میوه جلویش بگذاری وخودت بروی و یا اینکه به او بگویی شما فعلا میل بفرمایید و تغییر ذائقه ایی بدهید، بعد خودت بلند شوی بروی به سراغ کارهایت، این روش درست نیست. سید همان لحظه بلند می شود و پیش آن میهمان می رود می بیند ایشان دارد نماز می خواند می افتد روی دست و پایش و هر چی او می پرسد چه شده، سید چیزی

نمی گوید. صحبت در آن مقصد و منبع و مبدأ است که چرا تو این طور برخورد کردی. خلاصه در آن مدتی که با او بوده تمام اوقات خودش را در خدمت با او قرار می دهد. بعد دیگر از او می گذرند و قبول می کنند.

مشاهده ملکوت آسمان و زمین بواسطه دور شدن از شیاطین

این را پذیرایی از میهمان می گویند. این هدیه الهی پذیرایی می خواهد، این حالی که برای سالک پیدا می شود، این حال پذیرایی می خواهد انسان باید آن حال را نگه دارد،چگونه باید از آن پذیرایی کند؟ باید آنچه را که موجب بقاء اوست انجام بدهد و هر آنچه را که مانع در بقاء اوست، ترک و رها بکند. به این پذیرایی می گویند. پس حالاتی که برای انسان پیدا می شود این حالات چیست؟ اینها حالاتی است که حکم میهمان را دارد و انسان باید در نگهداری او بکوشد. بزرگان می فرمودند: وقتی که برای افراد حالی پیدا میشود، نگذارید از دست برود وآنرا نگه دارید. اینکه انسان چطور حال خودش را نگه دارد،

این خیلی مشکل است. از طرفی می توانیم بگوییم نگه داشتن حال آسان است و تکلیف شاقّی نیست به شرطی که مواظب باشیم و خود را گول نزنیم و در خلوت خود وقتی که کارهای خود را به استنطاق می کشانیم در آنجا سر به زیر نیاندازیم و رد نشویم. این روش موجب می شود که حال برای انسان بماند.

از رسول خدا روایتی است که می فرمایند: **لولا أن شیاطین یحومون حولَ قلوب بنی آدم لرأو ملکوتَ السماوات و الارض.** اگر شیاطین دور قلب بنی آدم نمی چرخیدند و گردش نمی کردند- چرخیدن یعنی انسان در مسائلی که به او ارتباطی ندارد فکر وخیال کند. و در کارهای دیگران سرک بکشد. و در مطالبی که به او تعلقی ندارد خود را وارد کند و دائما در فکر و خیال این باشد که آن شخص چه کرد و این شخص چه کرد، کار من خوب بود کار او غلط بود، فکر و خیال خود را به آنچه که هیچ ربطی به او ندارد و هیچ گونه تعلقی به او ندارد بکار بگیرد و بعد باعث گناه وغیبت و تهمت بشود یا حداقل با این تفکرات و تخیلات، ملکوت و مثال و برزخ خود را فاسد

کند،اگر این طور نبود- **لرأوا ملکوت السماوات والارض،** اینها ملکوت آسمان و زمین را می دیدند؛ همان ملکوت آسمان و زمینی که حضرت ابراهیم تقاضا کرد خدایا به من نشان بده، آن را می دیدند.

روایت دیگری است از رسول اکرم که می فرمایند: **لولا تمریج فی قلوبکم و تکثیر فی کلامکم لرأیتم ما اری و لسمعتم ما اسمع** اگر زیاد سخن گفتن در میان شما نبود و اضطراب و تشتت خاطر وافکار مختلف در قلب شما نبود، به تحقیق هر آنچه را که من می بینم شما می دیدید، **لرأیتم ما أری و لسمعتم ما أسمع**. آنچه را که من می شنوم شما هم می شنیدید. یعنی؛ ما قابلیت این را داریم که مثل پیغمبر شویم، منتهی پیغمبر تکثیر در کلام و تمریج در قلب نداشت، اما ما هر دوتا را داریم. دائما حرف می زنیم نشسته ایم، حرف می زنیم، بنزین گران شد، برنج ارزان شد، آقا شد که شد. آسمان باران آمد آنجا برف آمد، به من چه ربطی دارد؟! آنجا جنگ شد، آنجا صلح شد، آنجا زلزله شد آنجا آوار خراب شد، دائماً در حال صحبت کردن هستیم، نشسته ایم یک دفعه

رادیو را روشن می کنیم از اخبار مطلع شویم. آقا نمی خواهد از اخبار مطلع شوید. بنشین سر جایت و بردار یک صفحه کتاب بخوان، یک روایت از امام صادق بخوان، یک صفحه کلام بزرگان را بخوان، آخر از آن روشن کردن اخبار چه چیز گیر تو می آید؟ از این همه نگاه کردن تصاویر مخرب و مُفسد و مُضلّ چه چیز گیر ما می آید؟ دو ساعت فقط تخیّل. این می شود تمریج، این فقط یک تصویر نیست که بیاید، وقتی این تصویر می آید و در نفس جا باز می کند، می گوید من به این زودی بیرون نمی روم و اینجا هستم. در اینجا محکمِ محکم می مانم.

تداوم و حفظ حالات ماه رمضان در تمامی ایام سال

یک ماه رمضان را رعایت می کنیم، صحبت و ارتباط خود را با دیگران کمتر کرده تا به روزهٔ مان صدمه نخورد و به غیبت کشیده نشویم. در رفتن به اماکن مختلف احتیاط می کنیم، در صحبت کردنها احتیاط می کنیم و اثرآن را می بینیم، همین که ماهیت ماه رمضان تمام می شود، روز از نو روزی از نو، دوباره کارهای سابق را شروع می کنیم. این چه فایده

دارد؟ تصور نکنیم رفقا این اعمالی که در ماه رمضان انجام دادیم در پرونده ما باقی می ماند و آن اعمالی را که بعد از ماه رمضان انجام می دهیم جای خود را دارد و هر کدام حساب خود را. این طور نیست این حساب، حساب مسلسل و به هم پیوسته است. اگر بعد از ماه رمضان،حال ماه رمضان را داشتیم، آن حال در ما تثبیت می شود و الا اصلا انگار ماه رمضانی بر ما نگذشته است. صاف آب پاکی را ریختم روی دست هم خودم و هم شما و تمام شد. اگر رعایت آن اعمال و رفتار و مراقبه ای که در ماه رمضان داشتیم و خداوند توفیق داده بود اگر به همان کیفیت بودیم آن حالات می ماند و استمرار پیدا می کند والا در روز قیامت نگاه می کنیم که اصلا ماه رمضانی بر ما نگذشته است. ای آقا این همه شبهای قدر تو سرمان زدیم، قرآن به سر گرفتیم، توسل کردیم، چه کردیم، اما همه را خراب کردیم، به امام رضا خراب کردیم.

ماه رمضان آمد و بعد آن سیل بنیان کن توهمات و تخیلات، تمام آن مزرعه ها و بناههایی که در ماه

رمضان ساخته و پرداخته شده بود، همه را صاف کرد و بُرد. مگر الان این طور نیست. سیل که می آید خانه را بر می دارد و صاف می کند. فردا که می آیید، می بینید هیچ چیز نیست. نگاه نمی کنید ببینید دیروز ساختمان بود اما الان هیچ چیز نیست. آن ساختمان دوباره سر جایش نمی آید. خراب شد و رفت. مسئله به همین کیفیت است.

انسان باید به اندازه ای غذا بخورد که راکب بدنش باشد نه مرکوب

توجه و اصرار بزرگان و اولیاء بر نگه داشتن آن حالات بوده است. در ماه رمضان غذای ما کم بود. وعده الهی و مائده الهی بر امساک است در غیر ماه رمضان ما نباید این مسئله را عوض کنیم. امام صادق در همین حدیث شریف عنوان بصری که شرحش بعدا خواهد آمد می فرمایند: **و أن لا تاکل ما لا تشتهیه فانه یورث الحَماقه و البَلَه**. چیزی را که اشتها نداری نباید بخوری، اگر بخوری احمق می شوی. بَلَه یعنی نادانی و کودنی. حماقت یعنی جهالت. انسان احمق به انسانی گفته می شود که که مصالح و مفاسد خود

را نمی تواند تشخیص بدهد. حالا این قضیه بماند که چه ارتباطی بین غذا و بین نفس و بین فکر است، (آن بماند در جای خود) این مقدار باید ما توجه داشته باشیم که اگر به مقداری غذا خوردیم که احساس کنیم که به این غذا تمایل پیدا کردیم، بدانیم این غذا کار خودش را ساخته است. یک وقت انسان غذا می خورد و وقتی که دست از غذا بر می دارد احساس می کند چیزی نخورده و سبک است این مقصود کلام امام صادق است. یک وقتی انسان می خورد، بشقاب دوم را هم می خورد، سومی را هم می خورد، چهارمی را هم می خورد، پنجمی را هم می خورد، همین طور از آن اول شروع می کند. بعد وقتی که دیگر نتوانست بخورد از سفره کنار می کشد. دیگر، کجایش می خواهد.

این همان مطلبی است که می فرمایند: **فانه یورث الحَماقه والبله**. وقتی که انسان این را خورد همان موقع بنشیند خودش را بررسی کند، ببیند حالش چگونه است. می بیند اصلا حضورقلب ندارد، اصلا تامل و تفکر ندارد، اصلا نمی تواند خودش را دریابد اگر

هم یک مجلسی می رود بر اساس مرتکزات ذهن است نه بر اساس کشش روح. این مسئله مسئله اعتبار است. یعنی؛ وقتی که در همان حال می گوییم قرآن بخوانیم، یعنی بر اساس اینکه ثواب دارد ما به طرف او نمی رویم، تخیلات، ما را به قرآن می کشاند، تصورات و عادت شبهای قبل است که ما را می کشاند، نه اشتیاق و کشش و تمایل نفس. این قرآن فایده ندارد. ده ساعت هم قرآن بخوانی، فایده ندارد، یک آیه هم به پای ما نمی نویسند. چرا؟ چون ما اینقدرخورده ایم که اصلا اسم خودمان را هم یادمان رفته است. حالا می خواهیم ایه قران را بفهمیم. این چیست؟ این همان است که می فرمایند: انسان باید به اندازه ای بخورد که راکب بر بدنش باشد نه مرکب بدن. چه موقع انسان راکب بدن است؟ آن وقتی که این غذا موجب بشود هر کاری که نفس بخواهد، بتواند انجام بدهد و راه و مسیر برای او باز باشد. بخواهد فکر کند فکر کند، مسئله ریاضی حل بکند می تواند، بخواهد حرکت بکند می تواند، بخواهد عبادت بکند می تواند، بخواهد حضور قلب داشته باشد می تواند، در این موقع بدن

مرکب است و انسان راکب. حالا اگر انسان به نحوی غذا بخورد که هیچ کار نتواند انجام بدهد، مغزش از کار بیفتد، عقلش و نفسش از کاربیفتد، تمام حالات ثلاثه مثال و برزخ و ملکوت تعطیل بشوند، انسان مرکب می شود. و پس از آن باید منتظر باشد که این بدن کی بتواند به حال اعتدال بر گردد و تا وقتی که به حال اعتدال بر نگردد، همین طور ذهن، او را مشغول خودش می کند.این بود مسائلی پیرامون غذا.

صحبت کردن سرمایه های درونی انسان را ازبین می برد

اما مربوط به کلام مطلب خیلی عجیب است که چطورصحبت کردن باعث از بین رفتن انسان می شود. چه چیز در این صحبت است، این که دیگر غذا نیست. صحبتی که صِرف یک لقلقهٔ لسان است، چرا باید انسان را از بین ببرد؟ این صحبت، با نواری که پخش می شود چه فرق و تفاوت دارد؟ هر دو صحبت است. پس چرا در نوار تاثیر نمی گذارد، اما در انسان تاثیر می گذارد؟

زیرا صحبت گرچه یک صوت است، ولی این صوت وقتی که با انسان ارتباط پیدا می کند، ایجاد صور مثالی می کند. اگر سخن مفید و برای خدا باشد، مثال او خوب می شود. کسی که بنشیند و برای خدا صحبت کند، از مطالب اخلاقی بگوید، از مطالبی که در آن نفسانیات، اعتبارات و دنیا نیست، سخن به میان آورد، این صحبت همه برای خداست صحبت برای دنیا نیست، برای افساد نیست. و انسان خودش می تواند تشخیص بدهد که صورت مثالی این سخنان، زشت و مُشَوَّش نیست.

اما در بعضی از موارد این صحبت را هم انسان باید ترک کند در آنجایی که احتیاج به یک مرتبه بالاتر دارد. چرا رسول خدا آمد و مکان عزلت برای خود اختیار کرد؟ چرا؟ چون رسول خدا هم احتیاج به جایی دارد که با کسی صحبت نکند و کسی با او حرف نزند. پیغمبر در طول سال، چهل روز کمتر یا بیشتر به غار حراء می رفتند، و در آنجا تنها بودند و امیرالمومنین هم که در آن ایام طفل بودند، گاهی اوقات می آمدند. رسول خدا هم احتیاج به سکوت دارد. حتی اگر اگر کلمهٔ«خدا» را هم بگوید، این خدا

گفتن صحبت است، کلام است، در بعضی از اوقات این اللَه را هم نباید بگوید.

حالت تنبه و انقطاع در هنگام زیارت اهل قبور جز با سکوت و تأمل حاصل نمی شود

مرحوم علامه طهرانی فرموده بودند که وقتی به قبرستان برای زیارت اهل قبور می روید، یک فاتحه بخوانید و بعد بنشینید و به سکوت بگذرانید و این خیلی کلام عجیبی است. شاید برای خیلی ها این مسئله موجب شبهه باشد. خُب انسان بنشیند، قرآن بخواند و یا برای اموات دعا بخواند، دیگر از قرآن و کلام خدا و کلام ائمه که بالاتر نداریم ولی آن نکته ای که در کلام مرحوم علامه است این است که؛ انسان برای رفتن به قبرستان یک ثوابی می خواهد به اموات برساند که آن را با خواندن فاتحه انجام می دهد. ولی چیز دیگری که باید نصیب خودش شود، آن با خواندن قرآن حاصل نمی شود.بیائیم آن قرآن ودعا را در خانه بخوانیم.

آن تاثیری که فضای قبرستان واموات و موقعیت مکان باید در نفس ما بگذارد، این تأثیر باید همراه با

سکوت باشد و با خواندن قرآن آن تاثیر حاصل نمی شود. می رویم و ساکت در قبزستان می نشینیم و پس از مدتی فضای سکوت قبرستان و مقابر و حال و هوای اموات و کیفیت ارتباط با آنها را در نفس خودمان کم کم احساس می کنیم، آن وقت آن حالت انقطاع و تذکر و تنبه که باید برای ما به عنوان نقطه اساسی و به عنوان محور در کارهای ما قرار بگیرد، حاصل می شود. اگر یک ختم قرآن از اول تا آخر بکنیم این حال پیدا نمی شود، ختم قرآن به جای خود، آن هم به جای خود.

چرا می گویند: قرآن خواندن در حمام، کراهت دارد؟ آخر حمام که جای خواندن قرآن نیست. هر جایی که نمی شود قرآن خواند. چرا می گویند که همه جا نباید سلام کرد. چون هواس انسان پرت می شود. چقدر در سلام کردن روایات داریم و آن کسی که ابتدای به سلام بکند، ده برابر ثوابش بیشتر از آن کسی است که پاسخ سلام را بدهد. ولی گفته اند که در مواضعی همین سلام کراهت دارد. یعنی سلام نکنید. همین خدایی که می گوید سلام کن آنجا می گوید سلام نکنید. اولین مورد این است که شخصی

دارد نماز می خواند، شما به او سلام بکنید. واجب است که او جواب بدهد، ولی حضور قلبش از بین می رود. یعنی؛ ولو اینکه این کار واجب را دارد انجام می دهد ولی این کار واجب، آن را از یک فیض بالاتر محروم می کند و آن حضور است. در موقع حضور نباید به چیز دیگر بپردازد. یا اینکه می گویند: به شخصی که در حمام است سلام نکنید. چرا؟ چون شخص دارد به نظافت و تنظیف خودش می پردازد دیگر حالا ذهنش بخواهد متوجه این مسأله بشود درست نیست.

حال به همین ملاک وقتی انسان می آید و می بیند رفیقش دارد فکر می کند و در حال تفکر است نباید به او سلام کند، و او را از آن حال و هوا بیرون بیاورد.

که چی؟ که من آمدم. خُب بیخود آمدی. بنشین سر جایت وساکت باش. و به عنوان مثال هنگامی که در جلسهٔ سکوتی وارد می شود؛ بگوید: سلام علیکم، سلام علیکم. همه چیز را اصلاً به هم می ریزد.

نه آقا جان وقتی وارد یک جا می شوی، می بینی اینجا جای تفکر است، جای تأمل است، آرام و بدون صدا برو بنشین، در را هم نمی گذاری صدای قرچ، قروچش در بیاید، که آنهم تمام حواس را به هم می ریزد.

تاکید مرحوم قاضی به سکوت برای سالکین الی اللَه

مرحوم قاضی می فرمودند: برای سالک حالاتی است که یک تَق حالش را از بین می برد و دیگر آن حال بر نمی گردد. یک صدا، چنین اثری دارد. این برای چیست؟

این برای این است که نفس در آن موقع در ارتباط با ملکوت از هر چیزی به سکوت بیشتر احتیاج دارد. پس حالا فهمیدیم چقدر سکوت مهم است. حالا وقتی رفتیم دیدن رفیق بلافاصله شروع نکنیم و بگوئیم از أخبار چه خبر داری.

نه آقا هر چیزی پیش آمد، آن هم مفید و خوب، خوش آمد، واگر هم صحبتی نشد، ما دیگر خودمان هل ندهیم. اگر پنج دقیقه فرض کنید به سکوت بگذرد انگار سقف به سرمان خراب می شود. حتما

یک چیزی باید بگوئیم. مثلاً؛ آقا این چراغها چقدر زیاد است، یک مقدار از آنها را خاموش کنید. ویا مثلا هوا گرم است و... . بالأخره یک چیزی باید گفته بشود. متوجه شدید

وقتی که انسان صحبت می کند، نوار نیست. معانی این گفتار به صورتهای مثالی خودش می آید در نفس و قرار می گیرد و بعد صورت ظاهریش از دهان انسان خارج می شود، و آن صورت باطنی کار خود را می سازد. یعنی وقتی که من دارم صحبت می کنم، همین طور که حرف نمی زنم اول یک معانی در ذهنم می آید، منتها آنقدر سریع هست که تصوّر بر این است که این مطالب خیلی زود و بدون تفکر می آیند.

حال در هنگام صحبت کردن، معانی این الفاظ در صورتهای برزخی و مثالی خود می آیند و نفس را می گیرند و پر می کنند و خراب می کنند شلوغ می کنند. شما نیم ساعت بروید دیدن رفیقتان نیم ساعت بروید در اتاق کارتان بگیرید بنشینید در وقتی که ارباب رجوع نمی آید بعد از نیم ساعت که می

خواهید بیایید حال خودتان را مقایسه کنید تا اینکه در این نیم ساعت سی نفر مراجعه کردند نیم ساعت فقط شما حرف زدید، ببینید چقدر شلوغ می شوید. خودتان احساس نمی کنید به هم ریخته اید؟ فکرتان به هم ریخته و شلوغ شده است. آن تحمل و صبری که در اول بود الان آن تحمل را ندارید، زود عصبانی می شوید، زود ناراحت می شوید. این حالت چه حالتی است؟ حالت به هم ریختگی است و این مسئله شرط اساسی راه است.

پس بنابراین دو مطلب است که رفقا نباید آنها را فراموش کنند. مطلب اول در کیفیت غذا- اینکه بزرگان می فرمودند: در هر هفته انسان یک روز را روزه بگیرد، یا اگر می تواند دو روز را روزه بگیرد، به خاطر این است که آن حال و هوای روزه را دائما در طول هفته تجدید کند. یعنی؛ آن کیفیت ارتباط با خودش را نگذارد در طول ایام و با گذشت حوادث و جریانات از بین برود. دائماً باید برای خودش هشدار بیاورد، چهار روز بعد یک هشدار بیاورد، ده روز بعد یک هشدار بیاورد، این هشدارها باعث می شود که آن حالت در انسان تقویت و تثبیت بشود.

این یک مسئله و مطلب دوم راجع به کلام است و انسان باید خیلی مراقبت کند و صحبت خودش را باید به حداقل برساند، مخصوصا از ارتباط و صحبت با افرادی که در اعتبارات و دنیا هستند، پرهیز کند. باید بداند که این ارتباط مثل سمّ مهلک است. موارد زیادی اتفاق افتاده که انسان عملی را انجام می دهد ولی ارتباط با یک شخص همه را از بین می برد. و در این زمینه حکایات و مسائل زیادی است و مرحوم آقا در کتابهایشان ذکر کرده اند، من جمله قضیه مرحوم آسید جمال گلپایگانی که رفته بود به قبرستان و بعد با یک نفر برخورد کرده بود و قضایایی که اتفاق افتاده بود.

هنگامی که می بینید صحبت با شخصی روی شما اثر میگذارد، فوراً قطعش کنید و مطلب را به جای دیگر ببرید. تقویت تخیلات در ذهن،دائماً به این طرف و آن طرف پرداختن، به این طرف و آن طرف سرکشی کردن، خبرهایی که هیچ ارتباطی به انسان ندارد انسان گوش بدهد، دل خودش را به سمت جریاناتی که اتفاق می افتد ببرد، این دل بردن

تهی شدن از یک جای دیگر است. از یک طرف تُهی می شوی، از یک طرف چیز دیگری جای آن را پر می کند.

و همین طور است صحبت با افراد چه به صورت حضوری ویا غیر حضوری. انسان صحبت آنها را از نوار بشنود، و بدانید که صحبت با افرادی که اهل ضلالت و گراهی هستند، تاثیر موبق و هلاک کننده ایی در نفس انسان باقی می گذارد.

ان شاالَله امیدواریم که خداوند متعال ما را توفیق دهد بر اینکه همان برکاتی که در آن ماه نازل کرده است آن برکات را مستمرا بر ما نازل بگرداند.

اللَهم صل علی محمد وآل محمد